

سماک عیار در رزم و رسوم

منصوره گرجی

دانشجوی کارشناسی ارشد

زبان و ادبیات فارسی

و دبیر ادبیات مدارس

راهنمایی فرزندان تهران

مقدمه

حیات و ممت هر جامعه در گرو حیات و ممت فرهنگ آن جامعه است و مردم، سازندگان هنرها و دانش‌ها و به عبارتی فرهنگ آن جامعه هستند.

یکی از تقسیمات فرهنگ، فولکلور و یا همان فرهنگ عامه است که زیستن انسان را در آیینۀ آداب و رسوم، عادت‌ها و باورها به نمایش می‌گذارد. آداب و رسومی که مردم یک سرزمین، آن‌ها را از گذشتگان و نیاکان خود به ارث برده‌اند؛ عادت‌هایی که شاید از ابتدای بشریت آغاز شده‌اند یا به دوره‌های بسیار باستانی مربوط می‌شوند به عبارت کلی‌تر، فولکلور را می‌توان میراث قومی و معنوی یک ملت دانست.

در دوران کهن پیش از آنکه مردم رویدادهای مهم تاریخی، از غلبه و شکست یا داستان‌های حماسی و عشقی را بر روی الواح گلی و سنگی و فلزی یا پوست و کاغذ ثبت کنند، آن‌ها را در نهانخانه‌ی ضمیر و مخزن حافظه‌ی خود نگه می‌داشته و سپس به اخلاف خویش می‌سپرده‌اند. چه بسا برای سهولت حفظ آن‌ها در خاطر، داستان‌ها و خاطره‌ها را به صورت شعر و ترانه در آورده، به تناسب در مراسم مذهبی و جشن‌ها و بزم‌های عمومی همراه با موسیقی و آواز می‌خوانده‌اند. قرن‌ها راه حفظ وقایع شگفت تاریخی، داستان‌های مذهبی و عاشقانه جز این نبوده است.

بنابراین، داستان‌های شفاهی و افسانه‌ها جزء کهن‌ترین آثار هستند که از راه اندیشه و تخیل بشر به جای مانده است. این آثار پرتو روشنگری است که به تاریخ‌خانه‌ی قرون و اعصار قبل از تاریخ می‌تابد. به نحوی که تنها راه پی بردن به آداب و رسوم و سنن و عقاید دینی و اجتماعی اقوام و قبایل ماقبل تاریخ روان‌شناسی تیره‌های باستانی و به طور کلی اطلاع یافتن از ازمنه‌ی قدیم و تمایلات اقوام آن روزگار مطالعه افسانه‌های کهن است. بنابراین، این قصه‌ها پیکر مرده‌ای نیست که آن را در پستوی خاطره‌ها نگاه داریم یا دفن کنیم.

داستان سماک عیار نیز از قدیمی‌ترین نمونه‌های باقی مانده از داستان‌های عامیانه در زبان فارسی است که زبان به زبان

چکیده

یکی از فواید مطالعه داستان‌های عامیانه، آشنایی با آداب و رسوم و حدود تمدن و فرهنگ جامعه‌ای است که داستان در آن خلق می‌شود. هدفی که کتب تاریخی به تنهایی نمی‌توانند پاسخ‌گوی آن باشند. با مطالعه اساطیر و افسانه‌ها و داستان‌های عامیانه می‌توان پرده از روش زندگی مردمان گذشته کنار زد. پژوهش حاضر می‌کوشد تا با نگاهی دوباره به یکی از قدیمی‌ترین داستان‌های بلند عامیانه، سماک عیار، روزنه‌ای به آداب بزم و رزم در زمان‌های دیرین و کهن بگشاید.

کلید واژه‌ها:

سماک عیار، آداب و رسوم، رزم، بزم

می‌گشته است و راویان روزگار آن را سینه به سینه نقل می‌کرده‌اند. در روزگاران گذشته، روایان داستان که قصه گویانی چیره دست بودند، در میدان‌های شهر یا گذرگاه‌های عمومی، بساط نقالی می‌گسترده و با نواختن طبل و شیپور مردم را به شنیدن قصه دعوت می‌کردند. این یکی از سرگرمی‌های اقشار فقیر جامعه بود. زن و مرد و پیر و جوان خسته از کار روزانه گرد می‌آمدند و به داستان که با چیره دستی بیان می‌شد، گوش فرا می‌دادند. قصه گویان و داستان‌گزاران حکایتی را برای مردم باز می‌گفته‌اند و در قبال آن از شنوندگان خویش مزد و گاه دعا طلب می‌کرده‌اند.

از این اثر و مؤلف آن در هیچ کتاب دیگری ذکری به میان نیامده است اما نام مؤلف در متن کتاب در چندین جای با تصریح فرامرز بن خداداد بن عبدالله الکاتب الراجانی ذکر شده و باز خود مؤلف در مواردی متعدد راوی قصه را صدقه بن ابی القاسم معرفی کرده است. (خانلری، ۱۳۸۵: ۸)

زمان تألیف اصل قصه و جمع و تدوین این روایت هیچ یک معلوم نیست اما با توجه به وجود شعر از شعرابی چون فردوسی، مسعود سعد و فخرالدین گرجانی و امیر معزی و نیز نام‌های خاص ترکی در کتاب مانند سمارق، سنجرو ارغون می‌توان گمان برد که تاریخ تدوین و تألیف قصه پیش از اواخر دوره سلجوقی نیست؛ گر چه ممکن است اشعار را ناسخان متأخر بدان افزوده باشند. با این همه سال ۵۸۵ را سال تألیف کتاب دانسته‌اند. (صفا ۱۳۷۲: ۹۹۰)

زبان و نگارش داستان، ساده و بی‌پیرایه و همانند گفتار مردم روزگار خود است و طرز انشای آن کاملاً مطابق با شیوه سخنوران و قصه‌گویان قدیم است. این گیرایی و لطف و تأثیر داستان سمک عیار، بی‌گمان تا حدی ناشی از این ویژگی است. تحقیق در باب مآخذ سمک عیار اندکی دشوار است و در این باب نمی‌توان به صراحت سخن گفت. برخی را عقیده بر این است که اصل داستان سمک عیار مربوط به دوران اشکانیان

است. شواهدی که در داستان سمک عیار وجود دارد، ما را بر آن می‌دارد که باور کنیم اصل این اثر اسلامی نیست از جمله:

۱. وجود نام‌های غیر اسلامی در سراسر کتاب،
۲. ساخت کاملاً ملوک الطوائفی جامعه،
۳. نبودن مسجد، و وجود شواهدی از شراب‌خواری همگانی و بی حساب در سراسر کتاب،
۴. آغاز ذکر شاهان ایران با نام کیومرث و به سر رسیدن ذکر شاهان با اسکندر،
۵. با تابوت دفن کردن مردگان یا در دخمه نهادن ایشان،
۶. ازدواج با محارم،

۷. سوگند خوردن به نور و نار و مهر و زند و پازند و بسیاری شواهد دیگر دلایل روشنی بر قبل از تاریخ اسلام بودن مطالب کتاب است و از این میان، شواهد دوم و چهارم فقط مشخص کننده دروه اشکانی می‌تواند باشد. داستان، شرح رزم‌های شاهزاده ایرانی در سرزمین چین و ماچین است اما شیوه تحریر آن چنان دلپذیر است که خواننده نکته‌یاب به هوشمندی اطلاعاتی درباره اوضاع فرهنگی و اجتماعی مردم ایران در قرون پنجم و ششم و یا دورتر از آن، حتی دوره پیش از اسلام، از آن استخراج می‌کند.

مهرداد بهار در این باره می‌گوید: یک دسته از روایات پهلوانی شامل یک رشته بسیار دراز از روایات عیاری- پهلوانی عامیانه است که قهرمانان آنان نه ارتشداران اشرافی بلکه عموماً از میان مردم کوچه و بازارند. این ویژگی اجتماعی معرف تعلق این روایات به دوران ایجاد شهرها و شهرنشینی در ایران است. امری که ظاهراً از اواخر عهد هخامنشی به ویژه از دوره رونق گرفتن راه ابریشم آغاز می‌شود و معروف‌ترین این گونه روایات پهلوانی، داستان سمک عیار است. (بهار، ۱۳۷۳: ۷۷)

حضور طبقات گوناگون جامعه در همه جای این کتاب چشمگیر است: شاه و شاهزاده، وزیر، ندیم، عیار، رامشگر، دایه، جراح، قصاب، طباح و...

حضور حیوانات و اشیاء در داستان، شیوه و شگردی است که تازگی و توانایی خاصی به اثر می بخشد. دست‌کم، از حضور تکراری و یکنواخت شخصیت‌های انسانی می‌کاهد و اثر را جذاب و متنوع می‌کند

پادشاهان به عنوان شخص اول هر مملکت برای خویش اختصاصاتی دارند و برخی کارها فقط لایق آنان است. آن‌ها لباس‌های فاخر، مرکب‌های رهوار، گنجینه‌های ارزشمند، زیبارویان بی‌نظیر، کاخ‌های با شکوه و... را حق خود می‌دانسته و همواره برای حفظ قدرت و شوکت خویش، نهایت سعی و تلاششان را به کار می‌گرفته‌اند.

تخت پادشاهی نیز با زیباترین و گران‌بهارترین جواهرات آراسته می‌شود. این تخت‌ها اغلب از طلا و عاج و آبنوس ساخته و با جواهراتی ارزشمند آراسته می‌شود؛ جایی که لیاقت مسند بودن شاهان را داشته باشد. علاوه بر تاج و تخت مرصع به جواهرات، از آرایه‌ها و زینت‌های دیگر نیز استفاده می‌شده است. شاهان بر دست‌هایشان یاره می‌آویختند و انگشتری نیز در دست می‌کردند که مهم‌ترین زینت محسوب می‌شد و شاه با آن نامه‌هایش را مهور می‌کرد و نگین ملک به شمار می‌آمد.

«فخر روز نگاه کرد. سسراییی دید جمشید وار، چهارصد گام در چهارصد گام، به چهار لون خشت افکنده و در میان سرای سنگ رخام و فیروزج افکنده و شاه فغفور در میان چهار بالش نشسته و تاج بر سر نهاده» (سمک عیار، ج: ۱، ۳۸)

در مراسم رسمی شاه در خیمه یا بارگاه بر تخت می‌نشیند. ماموران و درباریان هر یک جای معینی دارند که ترتیب آن بر حسب شأن و مقام آن‌هاست و غالباً چتری گوهر نگار بالای سر شاه نگه می‌دارند. اگر مهمان مهمی آمده باشد، مانند شاه یا فرماندهی، او را بر تخت در جانب راست شاه می‌نشانند و فرزند یا برادر شاه پشت سر او می‌ایستد. جای هر یک از امرای دولت یا بزرگان قوم مشخص است؛ بعضی بر کرسی‌ها می‌نشینند و برخی دیگر اجازه نشستن ندارند.

«پس چون خورشید شاه با دیگران پیش تخت شاه رسیدند. خدمت کردند و خورشید شاه بر دست راست شاه نشست و برادر فرخ روز به حکم خدمت بالای سر وی باز ایستاد. شغال پیل زور و سمک بنشستند و آن شصت مرد عیار، هر که نشستنی بود، بنشستند و هر که ایستادنی بود، بایستادند.» (سمک عیار، ج: ۱، ۸۲)

اما نشستن زنان در خدمت پادشاه در حضور همگان زشت باشد، مگر زنان مطرب.

«شروان دخت درآمد. جامه مردانه پوشیده و لباجه شاهانه مرصع به جواهر در پشت گرفته و نقاب بر بسته، چنانکه رسم بود. در پیش تخت شاه خدمت کرد... گفت: ای بزرگوار شاه، از بهر حرمت نمی‌نشینم، اگر چه پادشاه زاده‌ام و دیگر زنان را در خدمت پادشاه زشت باشد نشستن، خاصه در بارگاه، مگر زنان مطرب.» (سمک عیار، ج: ۵، ۳۶۸)

بزم‌های شاهانه در داستان سمک عیار بسیار مورد توجه است. از جشن‌های عروسی گرفته تا تولد نوزاد و پیروزی در جنگ و همنشینی با نزدیکان و استقبال از پادشاهان دیگر، حریفان و یارسلان همه و همه با آیین‌های با شکوهی برگزار می‌شود.

آداب پذیره شدن و استقبال

این آیین اغلب برای افرادی خاص اجرا می‌شود و برای هر کس به فراخور مقام و شأن وی است. در این پیشواها ضمن آراستن شهر و کاخ شاهی و مهیا ساختن انواع خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، در بوق و دهل می‌دمند و زر و گوهر نثار می‌کنند.

خورشید شاه برای یافتن مه پری به سرزمین چین وارد می‌شود. فغفور پادشاه چین بفرمود که «هنادی در شهر کردند که شهر بیارایید و آیین و قبه ببندید. مردم شهر بر آن کار مشغول شدند. فغفور بفرمود تا مهران وزیر با خاصان و سپاه با حاجبان با هزار سوار آراسته روی به لشکرگاه خورشید شاه نهادند.»

(سمک عیار، ج: ۱، ۳۷)

در استقبال از برخی شاهان و شاهزادگان نهایت شکوه و احترام به کار گرفته می‌شود و اسب پادشاه یا اسبی گران قیمت برای شاهزاده مسافر فرستاده می‌شود.

«فرخ روز بفرمود تا خلعت آوردند از بهر مهران وزیر... و خود را بر لباس شاهانه بر آراست و روی به شهر نهادند و بر است فغفور سوار گشت و خورشید شاه در خدمت وی با نثار فراوان تا به دروازه شهر آمدند... مغنیان بر بالای منظرها نشستند، و آواز سماع برآورده... حاجبان زرین کلاه بیامدند و آستین فرخ روز بگرفتند و از اسب پیاده کردند.» (سمک عیار، ج: ۱، ۳۸)

«فرخ روز او را دیگر باره در کنار گرفت و از رنج راه پرسید. بفرمود تا اسب آوردند تا شاه جام سوار شود. بازوی فرخ روز بگرفت تا سوار شد. لشکر سوار گشتند.» (سمک عیار، ج: ۵، ۲۵۴)

آداب میهمانی دربار

در میهمانی‌ها نیز با توجه به رتبه و مقام مهمان، مجلس بزم توسط شراب‌داران، خوان‌سالاران و چاشنی‌گیران آراسته می‌شود. «شراب‌داران خاص در آمدند. طبق‌های زرین و سیمین در دست و شیرینی‌ها و کوزه‌های زرین و بلور و فیروزه بر آن نهاده پر از شکر و نبات و آب گل. سرپوش‌ها از اطلس براق‌کننده، سرپوش‌ها بر گرفتند به دست چاشنی‌گیران دادند. هر یکی به جای خویش، تا باز خوردند. در حال، خوان‌سالاران آمدند و دستار خوان‌ها باز کشیدند و بساط‌ها بگستردند و سماط بنهادند و نان پراکنده کردند. کاسه‌های خوردنی جایگاه پدیدار آوردند. صحن‌های حلوا از هر گونه ساز بنهادند و صحن‌های برنج بنهادند. آن چنانچه شرط بود همه بنهادند؛ تا شاه دست به نان خوردن دراز کرد، همگان نان بخوردند تا فراغ شدند. صحن‌ها و طبق‌ها همچنان روانه بود تا خوان برداشتند، فراشان آمدند و طشت و آفتابه آوردند. دست‌ها بنشستند. پس مجلس بزم بیاراستند از هر چه خوب‌تر و زیباتر و مطربان خوش الحان را حاضر کردند. آواز به سماع برآوردند. ساقیان شراب در دادند.» (سمک عیار، ج: ۳، ۲۴۴)

همچنین از گیاهی به نام آشنان، برای شستن دست و رو استفاده می‌کنند.

اشنان: گیاهی کوبری باشد که بدان رخت شویند و بعد از طعام خوردن، دست نیز بدان بشویند. اعراب آن را سوزانده و خاکسترش را به صابون یزان می‌فروشد. (لغت‌نامهٔ دهخدا) «خوان سالار گفت: ای جلدک ساعتی ما را ساقی باش... عالم افروز برخواست و به خود و اشنان دست بشست.» (سمک عیار، ج ۵: ۴۴۳)

در پایان مهمانی نیز هدیه‌ای به نام دندان مزد پیشکش مهمان می‌کنند. دندان مزد نقد یا جنسی را گویند که چون جمعی از فقرا و مساکین را مهمانی و ضیافت کنند، بعد از خوردن طعام بدیشان دهند. (لغت‌نامهٔ دهخدا)

خبر به شاه سیماب آوردند که رسولی آمده است. بفرمود تا او را در آوردند... جلاب بیاورند و باز خوردند خوان بنهاند و نان خوردند... رسول گفت ای شاه دندان مزد بیاور تا باز گردیم... بگوی تا نامه چه داری و دندان مزد چه باشد؟... تو در غلط افتادی که دندان مزد آن وقت دهند که پهلوان چیزی بخورد و یا بیاشامد. پس آنگاه دندان مزد خواهد. اگر پهلوان رزمزن این جایگاه آمدی و چیزی بخوردی، روا بودی که دندان مزد بخوایستی والا ما چیزی به رایگان به کسی ندهیم. (سمک عیار، ج ۳: ۳۷۱)

چاشنی گرفتن

چاشنی گیر یا پیش مرگ وظیفهٔ چشیدن غذا و شراب را پیش از تناول شاه به عهده داشت تا مطمئن شود که غذای شاه را به زهر نیالوده‌اند و به همین دلیل وی از میان معتمدان انتخاب می‌شده است.

هنگامی که خردسب شیدو به عنوان رسول به بارگاه ارمن شاه وارد می‌شود. ارمن شاه در خواست جلاب می‌کند.

«جلاب داران خاص در آمدند و طبق‌های زرین و سیمین بر دست و کاسه‌های زرین بر آن طبق‌ها نهاده، و نبات و طبرزد بر آن افکنده و سرپوش‌ها برفکنده، با شربتی خاص بر دست چاشنی‌گیران نهادند تا چاشنی گرفتند و به دست ارمن شاه دادند. شاه باز خورد.

شراب دار شربتی بر دست خردسب شیدو نهاد. سمک از بالای سر گفت: چرا چاشنی نگرفتی و بی ادبی کردی؟ ندانستی که چاشنی باید گرفتن؟ شراب‌دار چاشنی گرفت.»

(سمک عیار، ج ۱: ۲۹۴)

شادی خوردن

در بزم عیاران نیز از آداب و رسومی به نام شادی خوردن سخن رفته است. هنگامی که شهرت دلاوری‌ها و زیرکی‌های یکی از عیاران بنام و سرهنگان و اسفهلاران منتشر می‌شود. جوانان یا عیاران دیگر در غیبت یا حضور پهلوان با مراسم خاص «شادی او می‌خوردند»، این نخستین قدم برای در آمدن در حلقهٔ عیاران است. کسی که این مراسم را انجام داده است، از آن پس خود را در خدمت عیار قرار می‌دهد و از هیچ‌گونه فداکاری و جانبازی

دریغ نمی‌کند. «همه رفیقان سمک بودند که به نادیده شادی او خورده بودند.» (سمک عیار، ج ۲: ۱۰۷)

«شادی خواری خود انواعی دارد. کسانی که هم‌شان هستند، شادی رفیقی و شادی برادری همدیگر را می‌خورند. اگر کسی شادی فردی بالاتر از شأن خود را می‌خورد، در واقع به نوعی ارادت و چاکری وی را بر عهده می‌گیرد. اما اگر به عکس کسی که دارای شأن والایی است شادی افراد پایین دست را می‌خورد، این در حکم لطف و نواخت فرد نام‌برده می‌باشد. در مراسم شادی خواری، عیار نو باید از جای برخیزد و قدح شراب را بردارد و برابر سر خود بالا ببرد و نام استاد را بگوید و آنگاه قدح شراب را یک‌باره بنوشد.» (عیاران در تاریخ ایران: ۴۷)

هنگامی که سمک به خاور کوه می‌رود، قایم پهلوان مجلس بزمی را مهیا می‌کند: «قایم بفرمود تا چیزی بیاورند و بخوردند و مقدار بیست مرد پروردگان قایم بودند و دست به شراب خوردن کردند. چون دوری چند بگشت، قایم برخواست و قدحی شراب در دست گرفت و بر پای خاست و گفت: این شادی آن مردی که نام وی به جوانمردی در عالم رفته است و نام او سمک عیار است. این بگفت و شراب باز خورد.» (سمک عیار، ج ۲: ۱۸۴)

در جایی دیگر از داستان سمک و روزافزون به طلب آبان دخت رفته‌اند که در شهرستان عقاب اسیر است. راهنمای ایشان می‌گوید: «ای پهلوان بدان که در این شهر اسفهلاری است نام وی الحان، شادی تو خورده است والحان نیز در هر چه تو خواهی دست دارد.» (سمک عیار، ج ۲: ۳۶۸)

موسیقی

در این مجلس بزم موسیقی نیز جایگاه برجسته‌ای دارد. یکی از سرگرمی‌های شاهزادگان دختر و پسر و اشرافزادگان پرداختن به موسیقی است، تنوع سازهای موسیقی بسیار است و مطربان مهارت زیادی در نوازندگی دارند. همچنین، در این داستان از بسیاری از گوشه‌ها و پرده‌های موسیقی پر بار ایرانی نام برده می‌شود. در مجلس عروسی شاهزاده فرخ روز، مطربان که هر یک در سازی تخصص دارند، هنرنمایی می‌کنند. سازهای رایج در داستان عبارت‌اند از:

بربط، چغانه، چنگ، دف، رباب، طرب رود، طنبور، عنقا، کمانچه، موسیقار و نای انبان.

«از هر جانبی ساقیان بر پای و... مطرب چون چنگی و بربطی و نایی و ربابی و طبلکی و دفی و طرب رود و عجب رود و موسیقار و عنقا و چغانه و کمانچه و نای عراقی و نای انبان ونای خراسانی و عافس (?) و چهار پاره از این سازها» (سمک عیار، ج ۵: ۲۰۹)

سپس نام نواها و آهنگ‌ها را که بیشتر آنها پرده‌های موسیقی ایران باستان و پیش از اسلام‌اند در شاهنامه نیز ذکر شده‌اند به این قرار می‌آورد: «نواها بزدندی چون نوروز بزرگ، می بهار و تخت ارده‌شیر و گشت اندر ترکستان و روشن چراغ و کوه زرین و گنج بادآورد و

شب فرخ و باغ سیاوشان و قفس مروارید، درفش کاوین، تاج خسرو، مه سهیلی، پرده سپهبد به چنین سازها» (سمک عیار، ج: ۱: ۲۹)

نوروز

یکی از آداب و رسومی که در داستان سمک عیار به آن اشاره شده، نوروز است. این آیین در بین مردم بیشتر سرزمین‌های داستان مرسوم است و طی داستان به شکلی جسته و گریخته به آن اشاره می‌شود. هنگام فرا رسیدن نوروز، پادشاه از قلعه و قصر خارج می‌شود و بیرون از کاخ خیمه و خرگاه می‌زند و بر تخت سلطنت می‌نشیند. «مگر آن روز که اینان در آمدند نوروز بود. شاه به رسم نوروز بیرون آمده و در بیرون از قلعه خیمه و خرگاه زده بود و بر تخت سلطنت نشست» (سمک عیار، ج: ۳: ۱۹۲)

در شهر چین چنان مرسوم است که در هنگام نوروز به مکانی به نام «باغ نوروزی» می‌روند و به عیش و عشرت می‌پردازند.

«چون نوروز رسید و دختر شاه مه‌پری به باغ نوروزی رفت و با دختران به عیش و عشرت می‌بود.» (سمک عیار، ج: ۱: ۴۹)

از آداب و رسوم نوروز، در این کتاب به عیدی گرفتن و عیدی دادن با عنوان «نوروزی طلبیدن» اشاره شده است.

«روزی روح‌افزای در صحبت مه‌پری بود و به عیش و مشغول بودند. در اثنای سخن مه‌پری بر سیل مزاح از روح‌افزای نوروزی طلبید. روح‌افزای مجال سخن یافت و گفت: «ای شاه خوبان، به نوروزی از برای تو کنیزکی خریدهام و پرورده‌ام که نادره زمان و سحره‌ی جهان است.» (سمک عیار، ج: ۱: ۴۹)

پادشاهان، پهلوانان و امیران در نوروز به تخت می‌نشستند و گویا بزرگان کشور برای آنان نوروزی می‌آوردند؛ مانند گورخان که پس از جمع کردن نوروزی آن را به گنج‌خانه می‌نهد.

«گفت کس بدین جا نمی‌آید؛ مگر هر سال روز نوروز چون به نوروزی بنشیند. شاه گورخان آنچه به نوروزی بیاوردند در شب به این جایگاه آوردند.» (سمک عیار، ج: ۲: ۴۳۸)

«کشتی گرفتن» از آداب و رسوم دیگر نوروز است که در داستان به آن اشاره شده است. به شکلی که پهلوانان بزرگ احتمالاً در حضور شاه در این روز دست در کمر یکدیگر زده و زور آزمایی می‌کرده‌اند.

«پهلوانی بود نام او گیل سوار بر پای خاست و خدمت کرد. شاه او را آفرین کرد گفت: ای بزرگوار شاه، تو را معلوم است که مرا با قطران بسیار خصومت افتاده است. از بهر مردانگی بسیار با هم افکنده‌ایم و نوروزها که پهلوانان با هم آزمایش کنند در میدان، من و قطران با هم کوشیده‌ایم و کسی مظفر نشد.» (سمک عیار، ج: ۱: ۱۷۵)

منابع

- ۱- نائل خانلری، پرویز؛ سمک عیار، تهران، نشر آگاه، ۱۳۸۵.
 - ۲- صفا، ذبیح‌الله؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، نشر فردوس، ۱۳۸۲.
 - ۳- شمیسا، سیروس؛ انواع ادبی، تهران، نشر فردوس، ۱۳۸۳.
 - ۴- دلدارناب، میرحسین؛ عیاران در تاریخ ایران تبریز، نشر احرار، ۱۳۸۴.
 - ۵- ستایشگر، مهدی؛ واژه‌نامه موسیقی ایران زمین، تهران، نشر اطلاعات.
 - ۶- بهار، مهرداد؛ جستاری چند در فرهنگ ایران، تهران، فکر روز، ۱۳۷۴.
 - ۷- افشاری، مه‌رمان؛ تازه به تازه نو به نو، تهران، چشمه، ۱۳۸۵.
 - ۸- محجوب، محمدجعفر؛ مجله‌ی سخن دوره‌ی نوزدهم، ش ۹، آیین عیاری.
 - ۹- لغت‌نامه دهخدا
 - ۱۰- شاهنامه فردوسی
 - ۱۱- فرهنگ فارسی معین
- متن کامل مقاله در وبلاگ نشر به آمده است.

حسین نظریان
کارشناس ارشد زبان
و ادب فارسی و دبیر
ادبیات دلفان لرستان

چکیده

نکارنده با بررسی قضا و قدر در مصرع (قضا گفت گیر و قدر گفت ده)، معتقد است که این مصرع درست معنی نشده است و برخلاف نظر مؤلفان محترم کتاب درسی، نهاد فعل (گیر) رستم است نه اشکبوس.

کلیدواژه‌ها:

قضا، قدر، رستم، اشکبوس.

در درس دوم کتاب ادبیات فارسی (۲)، سال دوم آموزش متوسطه، در توضیح مصرع اول بیت ۴۱ قضا گفت گیر و قدر گفت ده فلک گفت احسنت و مه گفت زه مؤلفان محترم، چنین نوشته‌اند: «قضا گفت اشکبوس تیر را بگیر و قدر گفت رستم تیر را بزن.»

دربارۀ این توضیح، نکات زیر قابل تأمل و یادآوری است:

۱. برچه اساس می‌توان گفت که نهاد فعل «گیر» اشکبوس است؟ در این بیت، سخن از رها کردن همان تیر خدنگ الماس پیکانی است که رستم آن را گزین کرده است، نه تیر باران اشکبوس، که بر خیره خیر، دو بازو و جان بداندیش خویش را رنجه داشته است.
۲. اگر باید بپذیریم که نهاد این فعل اشکبوس است، پس چرا نپذیریم که در مصرع دوم هم، احسنت گفتن فلک برای اشکبوس باشد؟ این در حالی است که چنین